



مجلس پیگیر مسائل آموزش و پرورش است

محمد باقر قالیباف در صفحه شخصی خود در فضای مجازی، با تأکید بر ضرورت حمایت از فرهنگیان نوشت: توفیق داشتم در روز دانش‌آموز سرزده به دیدار یکی از معلمان فداکار کشورمان بروم؛ خانم ثریا مطهرنیا پس از نزدیک به سه دهه خدمت صادقانه درراه تربیت دانش‌آموزان در نقاط محروم وروستاهای دور دست و



روایت متفاوت خبرنگار اعزامی جام جم از سفر رئیسی به سمنان

رئِیسی در سرزمین رئیس‌جمهورها

وقتی یک توپ توی دروازه می‌رود، وقتی دست یک کشتی گیر بالا می‌رود، وقتی یک دانشجو کلاه مربع و منگوله دارش را به آسمان پرت می‌کند، وقتی یک شام خوب می‌خورید، وقتی یک عکس خوب می‌بینید، وقتی تیتراژ یک فیلم خوب بالا می‌آید یا هزار و یک اتفاق دیگر از این دست، شما یک برش از یک زندگی را می‌بینید، یک گوشه کوتاهی از یک مسیر اتفاقات است که فقط آن لحظه‌اش به ما رسیده است.مثلاً برای ما هشتم آذر چند ثانیه است. توپ از بین کلی مدافع استرالیایی رد شد و رسید به خداداد عزیز. خداداد هم به حرف جواد خیابانی که اصرار داشت دروازه مارک بوسنیچ روی زمین باز شدنِی است، گوش کرد و مارفتیم جام جهانی؛ ما اصلاً گاهی به این فکر نمی‌کنیم پاسی که علی دایی داد، حاصل یک عمر زحمت کشیدن توی زمین بود. آن قرار خداداد عزیز، اصلاً آن توپی که توی کارگاه‌های گرم و غیر انسانی پاکستان دوخته شده یا حتی بازیکنی که از لیگ انگلستان آمده بود استرالیایا تا وقتی بر می‌گردد به بقیه هم تیمی هایش بگوید توی جام جهانی می‌بینم تان و حالا باید برود و بگوید نشد! اینها همه زندگی هستند و ما فقط از تمام آنها یک

برش کوچک را می‌بینیم. برای همین است که وقتی یکی از خوشحالی یا از ناراحتی یک لحظه گریه می‌کند، فکر می‌کنیم ارزشش را ندارد یا شانه بالا می‌اندازیم و می‌گوییم که چی؟ غافل از این‌که وقتی هر کدام مسیرها را جداگانه طی کنیم، می‌فهمیم که خوشحالی و ناراحتی گاهی حق دارند که اشک بشوند، حتی اگر آن لحظه برای ما غیرقابل درک باشد.

کردیم. هرچند برای شناختن مردم سرزمین سکوت و طمانینه زمان زیادی نیست.

چیزهایی برای نوشتن

گفتیم که درست در ساعت ۸ و ۴ دقیقه صبح در هواپیمای رئیس‌جمهور باز شد و سید ابراهیم رئیسی به سمنان آمد. کمی صحبت کرد و بعد از خوش‌ویش با مدیران و مسؤولین استانی، سوار ون شد و به همراه چند ون دیگر و خودروهای مسؤولین به سمت افغانستانی‌ها هستند اما خوب حواس‌شان هست که

اولین محل بازدید یک سیاه‌چادر عشایری بود، یک سیاه‌چادر کوچک که تا آن روز این‌همه مهمان به خودش ندیده بود. همه جمع شده بودند تا مشکل عشایر سنگسر را به رئیس‌جمهور بگویند. یک نفر که



به نظر می‌رسید بزرگ‌تر جمع باشد کنار دست رئیسی نشسته بود و با او حرف می‌زد و توضیح می‌داد که خشکسالی چه بلایی سر دامداری او آورده و امسال تهیه نهاده‌های دامی چقدر سخت‌تر از سال‌های قبل است. وزیر کشاورزی که در کناری نشسته بود توضیحات او را تکمیل کرد و گفت که آمادگی دارد تا نهاده‌های دامی را در اختیار مردم بگذارد اما پیرمرد عشایری گفت که توان پرداخت هزینه‌های آن را ندارد و از رئیسی خواست که نهاده‌ها را به‌صورت امانی به آنها بدهند. رئیسی هم به وزیر کشاورزی گفت که نهاده‌ها امانی باشد فعلاً پولی از آنها نگیرند. مرد جالافته‌ها دید توی جمع بود که فضا را مناسب دید و برای این‌که صدایش از همه‌هم بلندتر باشد مشکلات شهر را بلندبلند به رئیسی توضیح می‌داد،

آن قدر که خودش هم عذرخواهی کرد، گفت ما عشایر هستیم و صدایمان این‌طور است، رئیسی هم خندید و به شکاف بالای سیاه‌چادر اشاره کرد و گفت، راحت باش، صدا از آن بالا بیرون می‌رود و کسی را آذیت نمی‌کند.

رئِیسی به چند دخترچه که مشغول نخ‌ریسی بودند هم اشاره کرد، گفت که باید این‌دست کارها هم تقویت شود تا عشایر و روستانشین‌ها توانمند شوند. به همین سادگی یک مشکل بزرگ از عشایری حل شد که می‌گفتند طولانی‌ترین مسیر کوچ در کشور مربوط به آنهاست. همان‌هایی که متنوع‌ترین محصولات لبنی را تولید می‌کنند، همان‌هایی که احتمالاً خیلی به حل مشکل‌شان امیدوار نبودند.

خواندن این‌سطرها خیلی تصنعی به نظر می‌رسد، هرطور که به شما توضیح بدهیم شما نمی‌توانید برقی که از دستور رئیس‌جمهور برای نهاده‌های دامی توی چشم

چند دقیقه مانده به هشت صبح بود که توی آسمان سمنانی که یک فرودگاه بدون‌استفاده دارد، صدای هواپیمایی پیچید که معلوم بود ارتفاعی کمتر از همیشه دارد و بعد پرنده آهنی پایین‌تر آمد و چرخ‌های هواپیمای رئیس‌جمهور، باند فرودگاه سمنان را لمس کرد.تشریفات خیلی ساده و عملیاتی برگزار شد و رئیس‌جمهور در ابتدای ورود با استقبال فرزند شهیدی از

شهدای تفحص سمنان روبه‌رو شد و روبه‌روی خبرنگاران ایستاد و کمی در خصوص آآبان و حال و هوای سفر صحبت کرد و بعد از خوش و بش کوتاهی با مدیران ومقامات استانی بلافاصله سوارون مخصوص شد تا به محل‌های بازدید برود.

این گزارش رسمی ورود یک رئیس‌جمهور است. یک برش از چند زندگی که در یک نقطه به هم رسیده‌اند، مثلاً نریمان پازوکی که صبح زود بیدار شده بود و در حالی که سردش بود، یک دسته گل زیبا و یک متن خیلی اتوکشیده برای آقای رئیس‌جمهور آماده کرده بود. وقتی به رئیس‌جمهور رسید همه آن چیزهایی را که بارها تمرین کرده بود در یک لحظه فراموش کرد، رئیسی جلوی او ایستاد و کمی با او خوش و بش کرد تا یک چیزهایی پادش آمد و گفت، هرچند اگر نمی‌گفت هم اتفاقی نمی‌افتاد.

برای نریمان ۹۰ ساله اصلاً فرقی نداشت که رئیس‌جمهور چه کسی است. همان‌طور که در لحظه‌ای که رئیس‌ی از پله‌ها پایین می‌آمد، پرسید کدام‌شان است! اما برای مردم و مدیران شهر و رئیس‌جمهور خیلی فرق می‌کند که این سفر نتیجه خوبی داشته باشد یا نه برای همین است که از یکی دو هفته قبل جلساتی تشکیل می‌دهند که موضوعات و مشکلات شهر را بررسی و طرح‌های روی زمین مانده را تمام کنند.

بله، در سفرهای استانی سعی بر این است که طرحی جدید کلید نخورد. بیشتر اولویت روی طرح‌های نیمه تمام قبلی است که توی چشم مردم زندگی می‌کند. یک جور ناکارآمدی جاری که هر روز مثل یک کابوس جلوی چشم همه قرار دارد و باید اول از همه کارهای نیمه کاره تمام شوند. اجازه بدهید به عقب تر برویم،

فقط یک عقب‌تر از این که ۵ صبح بیدار شدیم و به سمت فرودگاه رفتیم، برویم به لحظه‌ای که به شهر سمنان رسیدیم. اولین مواجهه ما به‌عنوان یک غریبه با شهری که خیلی‌ها فقط اسمش را در نقشه دیده‌اید.

این وقتی پیچیده‌تر می‌شود که بدانیم مردم سمنان و به‌خصوص شهر سمنان که ما آنها را از نزدیک دیدیم یک قناعت و آرامش ذاتی دارند که نمی‌توان از کنار آن عبور

عکس مرتضی درخشان-جام جم

عکس مرتضی درخشان-جام جم



مرتضی درخشان

روزنامه‌نگار

برش کوچک را می‌بینیم. برای همین است که وقتی یکی از خوشحالی یا از ناراحتی یک لحظه گریه می‌کند، فکر می‌کنیم ارزشش را ندارد یا شانه بالا می‌اندازیم و می‌گوییم که چی؟ غافل از این‌که وقتی هر کدام مسیرها را جداگانه طی کنیم، می‌فهمیم که خوشحالی و ناراحتی گاهی حق دارند که اشک بشوند، حتی اگر آن لحظه برای ما غیرقابل درک باشد.

کردیم. هرچند برای شناختن مردم سرزمین سکوت و طمانینه زمان زیادی نیست.

اولین محل بازدید یک سیاه‌چادر عشایری بود، یک سیاه‌چادر کوچک که تا آن روز این‌همه مهمان به خودش ندیده بود. همه جمع شده بودند تا مشکل عشایر سنگسر را به رئیس‌جمهور بگویند. یک نفر که به نظر می‌رسید بزرگ‌تر جمع باشد کنار دست رئیسی نشسته بود و با او حرف می‌زد و توضیح می‌داد که خشکسالی چه بلایی سر دامداری او آورده و امسال تهیه نهاده‌های دامی چقدر سخت‌تر از سال‌های قبل است. وزیر کشاورزی که در کناری نشسته بود توضیحات او را تکمیل کرد و گفت که آمادگی دارد تا نهاده‌های دامی را در اختیار مردم بگذارد اما پیرمرد عشایری گفت که توان پرداخت هزینه‌های آن را ندارد و از رئیسی خواست که نهاده‌ها را به‌صورت امانی به آنها بدهند. رئیسی هم به وزیر کشاورزی گفت که نهاده‌ها امانی باشد فعلاً پولی از آنها نگیرند. مرد جالافته‌ها دید توی جمع بود که فضا را مناسب دید و برای این‌که صدایش از همه‌هم بلندتر باشد مشکلات شهر را بلندبلند به رئیسی توضیح می‌داد،

آن قدر که خودش هم عذرخواهی کرد، گفت ما عشایر هستیم و صدایمان این‌طور است، رئیسی هم خندید و به شکاف بالای سیاه‌چادر اشاره کرد و گفت، راحت باش، صدا از آن بالا بیرون می‌رود و کسی را آذیت نمی‌کند.

رئِیسی به چند دخترچه که مشغول نخ‌ریسی بودند هم اشاره کرد، گفت که باید این‌دست کارها هم تقویت شود تا عشایر و روستانشین‌ها توانمند شوند. به همین سادگی یک مشکل بزرگ از عشایری حل شد که می‌گفتند طولانی‌ترین مسیر کوچ در کشور مربوط به آنهاست. همان‌هایی که متنوع‌ترین محصولات لبنی را تولید می‌کنند، همان‌هایی که احتمالاً خیلی به حل مشکل‌شان امیدوار نبودند.

خواندن این‌سطرها خیلی تصنعی به نظر می‌رسد، هرطور که به شما توضیح بدهیم شما نمی‌توانید برقی که از دستور رئیس‌جمهور برای نهاده‌های دامی توی چشم

کم جمعیت، امروز در سطح جهانی شناخته‌شده‌و الهام‌بخش سایر معلمان هستند. وی در ادامه این مطلب آورده‌است: خانم مطهرنیا، آموزگار اهل بیجار استان سراسراز کردستان، حتی در ایام تعطیل و در فصل تابستان نیز در روستا علاوه بر پیگیری امور تحصیلی دانش‌آموزان به خانواده‌های نیازمندان کودکان بیمار نیز کمک‌های فراوانی



آن عشایری افتاد را تصور کنید، کاری هم از دست ما بر نمی‌آید، بعضی چیزها برای نوشتن هستند اما موضوع گزارش ما همین چیزهاست، همین رویدادهایی که توی دوربین هم نمی‌توان آنها را دید.

شمعی توی تاریکی

محل بعدی بازدید در خبرنگاران استانی توی ون خبرنگاران پیش‌بینی می‌کردند، آن هم از روی مسیر حرکت ماشین‌های جلویی وگرنه به شوخی و جدی همه می‌گفتند که بازدیدها سرزده هستند.

محل بعدی کارخانه سنگ‌گار بود، کارخانه‌ای که کولر و بخاری تولید می‌کرد و کلی کارگری توی یک پنجشنبه‌بازییز مشغول کار بودند که دیدند رئیس‌جمهور از در تومد، آنها می‌دانستند قرار است یک مدیر ارشد دولتی بیاید اما بین وزیر کار است یا معاون وزیر یا هر کس دیگری مردد بودند، همه اما می‌گفتند از دیدن رئیس‌جمهور تعجب کردند.

رئیس‌جمهور در حین گشت‌زدن توی کارخانه جلوی یکی از دستگاه‌ها ایستاد و با اپراتور دستگاه صحبت کرد، چند نفری هم جمع شدند که به او هم‌صدا بشوند، همان روال همیشه‌ی در مورد تضاد منافع بین کارگری کارفرما بود، کارگری که امنیت شغلی می‌خواست، کارگری که حقوق و بیمه می‌خواست و در مقابل کارفرمایی که می‌گفت اگر کار باشد هیچ‌وقت کسی را به صورت فصلی استخدام نمی‌کند و از رئیس‌جمهور خواست که یک برند دیگر را تحت اختیار او قرار دهند تا بتواند تولید را بیشتر کند.

این جمله‌های کارفرما را نادیده بگیرد، می‌خواهیم جمله‌های مهم‌تری بنویسیم، می‌خواهیم حرف‌های کارگرها را بعد از رفتن رئیس‌جمهور مرور کنیم، آنهایی که ذوق داشتند و نداشتند، آنهایی که خوشحال بودند و نبودند، آنهایی که امید توی چشم‌شان بود و ناامیدی توی حرف‌هایشان به چشم می‌خورد.

یکی می‌گفت ما قبلاً هم این اعتراض‌ها را کرده‌ایم اما نتیجه نداشته، قبلاً هم به ما قول داده‌اند اما عملی نشده، قبلاً هم از کارخانه ما بازدید شده اما نتیجه این نگرفتیم، البته همه می‌گفتند که رئیس‌جمهور تا حالا اینجا نیامده بود و حتی می‌گفتند نمی‌دانستند قرار است رئیس‌جمهور بیاید. این هم یک روی تلخ‌سکه است، روی دیگری چشم‌های برق و امیدوار آن عشایری است، بعضی‌ها آن روایت را دوست‌تر دارند، بعضی‌ها این روایت را، اما هر دو واقعیت این‌دست سفرهاست. این‌که رئیسی چه کاری برای آنها انجام می‌دهد را بعدها سعی می‌کنیم از همین رسانه پیگیری کنیم اما خوب

است که مدیران بدانند وقتی توی چشم کسی برق امید می‌افتد، مثل شمع‌ای است که توی تاریکی روشن می‌کند، چشم‌ها به تاریکی عادت کرده‌اند که شما کم و بیش می‌بینید تا این‌که شمع روشن می‌شود، اگر فضا روشن‌تر شود همه چیز خوب است اما آن شمع اگر خاموش شود همان‌قدر که قبلاً می‌دیدید را هم دیگر نمی‌توانید ببینید.

آن روایت سوم

وسط راه، رئیسی خارج از تشریفات و برنامه‌ریزی چند باغبان و رفتگر شهرداری را دید و از راننده خواست تا بایستد و با آنها چاق سلامتی کند، خیلی‌ها این اتفاق را ندیدند، کسی از ماشین‌ها پیاده نشد، کمی خوش و بش کرد، از حال و احوال‌شان جويا شد و سوار شد و رفت. اینجا همان نقطه افتراق بین روایت‌هاست، بعضی‌ها دل‌شان می‌خواهد بگویند که رئیس‌جمهور یک مملکت وقت هشتاد میلیون نفر آدم را معطل کرده که باچند رفتگر حرف بزند و عکس تبلیغاتی بگیرد، اگر راست می‌گوید چرا با همه رفتگرا حرف نمی‌زند؟ بعضی‌ها هم همین اتفاق را این‌طور روایت می‌کنند که ببینید چقدر مردمی است که می‌ایستد و برای یک رفتگر و باغبان این‌قدر ارزش قائل می‌شود که برای او هم وقت بگذارد، به هرحال او رئیس‌جمهور همه مردم است: زاویه تری روایت ما ولی فرق می‌کند، ما برای شما تعریف می‌کنیم که رئیسی چند کارگر شهرداری را دید که از دیدن او به وجد آمده بودند و دست تکان دادند، ایستاد، از ماشین پیاده شد و یکی دو دقیقه‌ای با آنها گپ زد، شما خودتان انتخاب کنید که از کدام طرف نگاه کنید، ما اجازه نداریم قضاوت کنیم اما به شما پیشنهاد می‌کنیم که توی هیچ‌کدام از این دو گروه نیابید، اگر همه انصاف داشته باشیم می‌دانیم که این زمان به اندازه یک تلفن صحبت کردن، تسبیحات پس از نماز، کمی در ترافیک گیر کردن و اندکی دیر آمدن سر کار است، پس خیلی به جای بر نمی‌خور، از طرفی هم این رفتارهای صمیمانه و مردمی انتظار واقعی از یک رئیس‌جمهور در جمهوری اسلامی است که چون بقیه رعایت نمی‌کنند برای بعضی‌ها مایه فخر می‌شود اما بدون شک برای آن

کرده‌است. قالیباف تأکید کرد: امیدوارم در مجلس یازدهم بتوانیم پاسخی در خور به مطالبات برحق فرهنگیان عزیز بدهیم و با در اولویت قرار دادن پیگیری مسائل آموزش و پرورش و ریل‌گذاری تحقق بنیادین واقعی در این بخش، به وظیفه خود در قبال تمامی معلمان عزیز و فداکار کشورمان عمل کنیم.



آیا سفر استانی خوب است؟

پاسخ این سوال اگر یک کلمه باشد بدون شک ما را از قضاوت درست وا می‌دارد، اما پاسخ آن بدیهی است، سفر استانی بدون شک بد است اگر نتیجه نداشته باشد، بدون شک خوب است اگر نتیجه داشته باشد.

کل موضوعاتی که در استان سمنان نیاز به سفر استانی داشت به انگشتان یک دست نمی‌رسید، موضوعاتی که البته سالیان سال روی زمین مانده بودند. گذشته از این‌که مردم باید بتوانند رئیس‌جمهورشان را ببینند از این نکته نباید گذشت که دیدن صرف رئیس‌جمهور وقتی دردی را دوا نمی‌کند باعث ناامیدی می‌شود، مردم بیشتر از دیدن رئیس‌جمهور نیاز دارند که نتایج رئیس‌جمهور را ببینند، به‌خصوص مردم سمنان که توی زندگی‌شان کم رئیس‌جمهور ندیده‌اند.

کارگر شهرداری قلعه‌ای خواهد بود که بعدها شاید از فکر کردن به آن هم حالش خوب شود.

دو جراحی همزمان

محل بعدی کارخانه‌ای بود قدیمی و متروکه که قرار بود یک شرکت تاپراسازی توی آن فعالیت کند، شرکتی که احتمالاً در خبرها توضیحاتی از آن خوانده‌اید که برای راه‌اندازی نیاز به نقدینگی داشت. رئیسی از مدیرانش خواست که از بنیاد مستضعفان کمک بگیرند تا کارخانه برای اشتغال حدود هزار نفر آماده شود. اینها نکته‌های خبری است که ما از قصد به آن اشاره نمی‌کنیم که توجه شما به اخبار جلب شود، ما می‌خواهیم شما توجّه کنید که اگر رئیس‌خودش توی صحنه نیامده باشد این دستورها چقدر طول می‌کشند که مثلاً فلان وزیر به فلان مدیر نامه بنویسد، در بروکراسی کش بیاید، بعد استاندار از وزیر مربوطه پیگیری کند و وزیر هم آن دستور را بگذارد کنار دستورات مربوط به سی و چند استان دیگر؟ ماهم مثل شما معتقدیم که ساختار باید جوری باشد که فشار دادن یک کلید کوچک یک چرخ بزرگ را راه بیندازد اما با ساختار فعلی درمانی بهتر از این سراغ دارید؟ خیلی خوب است که ساختار را تغییر دهیم اما کشوری که امروزه وسط جنگ اقتصادی است شاید نتواند دو جراحی همزمان را تحمل کند.

ماز مردم حرف می‌زنیم

بازدیدهای بعدی جنس دیگری داشت؛ اولی دیدار با آیت... شاه‌چراغی بود و دومی زیارت امامزاده حبیبی(ع) و گلزار شهدای سمنان. آنچه که توی این دیدارها قابل تعریف بود آدم‌هایی بودند که ناگهان رئیس‌جمهور را می‌دیدند و نمی‌دانستند چکار کنند! یعنی نمی‌دانستند چه کار کنند را موقع خواندن روزنامه متوجه نمی‌شویم، وقتی متوجه می‌شویم که یک مشکلی روی دست‌مان مانده است و ناگهان کسی را می‌بینیم که می‌تواند آن مشکل را حل کند. شاید اگر از قبل می‌دانستیم کلی مدارک و مستندات آماده می‌کردیم ولی این بار انگار یک حال دیگری دارد. یک خامی که آن طرف ماشین رئیسی بود روی سقف ماشین می‌کوبید و رئیسی را صدا می‌زد. بعد وقتی توجه رئیس‌جمهور جلب می‌شد می‌گفت فکری به حال جوان‌ها بکن! ما هم مثل شما منتظر بودیم کسی که روی سقف ماشین رئیس‌جمهور در حال سوارشدن می‌کوبد نکته‌ای دقیق و مصداقی بگوید، نه این قدر کلی حرف بزند اما این همان نمی‌دانستند چه کار کنند بودا البته در این بین هم بودند شبیه آن جوانی که مشککش راگفت و رئیسی به به وزیر کشور توضیح داد و از او خواست مشککش را حل کند اما آن جوان گفت ما را ارجاع می‌دهید و کار ما را انجام نمی‌دهند و هرچه وزیر کشور می‌خواست او را متقاعد کنند که کارت را انجام می‌دهم آن جوان نمی‌پذیرفت.

دیدار آخر هم مصلی بود؛ یک مجموعه نیمه‌کاره که جشن ۱۳۰آبان در آن برگزار می‌شد و مردم توی جشن وقتی رئیس‌جمهور را دیدند جوری تعجب کردند که توصیف‌پذیر نیست. این قدر سرزده بود که یکی از حاضران می‌گفت: «این چه وضعی است؟ حتی ما را بازرسی بدنی هم نکردند.» هرچند همه می‌دانند مردمی که در همین شهرها کنار من و شما زندگی می‌کنند نیاز به بازرسی بدنی ندارند. ما در مورد تروریست‌ها صحبت نمی‌کنیم در مورد مردم صحبت می‌کنیم که فقط دل‌شان می‌خواهد خوب زندگی کنند و همیشه نجیب هستند.

اینها را توی خبرها خوانده‌اید

برنامه بعداً ظهر با گفت‌وگوی رئیس‌جمهور و خبرنگان، علما، خانواده شهدا و ایثارگران و اقشار مردم شروع شد. حق سالن بزرگ با تعدادی سخنران که به نوبت می‌آمدند و نکته‌های رامی‌گفتند: از مشکلات جمعیتی، مشکلات ازدواج، مشکلات آبرسانی، مشکلات سیاسی و مشکلات بهداشتی و... نکاتی بودند که خیلی نمی‌خواهیم روی آن توقف کنیم و احتمالاً پیش از ما سایت‌ها و کانال‌های خبری خیلی خوب جزئیات آن را اشاره کرده‌اند و حتی احتمالاً در خبرها خوانده‌اید که گروه سرود افغانستانی آمده و سرودی زیبا خوانده

می‌خواهد خوب زندگی کنند و همیشه نجیب هستند.

از اینجا به بعد دیگر وظیفه ابراهیم رئیسی است، سفر سمنان هم مثل تمام کشور است، یک جزء از آن کلی که ما همه آن را ندیده‌ایم، می‌تواند این شمع روشن بماند و شمع‌های دیگر امیدواری را روشن کند، می‌تواند خاموش شود و همه می‌دانیم که بعد از این‌که توی تاریکی شمعی روشن شد، خاموش‌شدنش همه چیز را مثل قبل نخواهد کرد، چشم‌هایی که به نور عادت کرده‌اند دیگر هیچ چیزی نمی‌بینند.

